

شیعه

یعنی هجرت

ازمن تابه او

مردمش بخواند و با زبان مردم، شعرهای عالی‌اش را کمتر خواند و خواص شاید از او نخواستند که شعرهای دیگرش را هم بخواند او می‌دید که در این روزگار وانفسا باید بخواند:

«پدرم گفت که ای دخت نکو بنیادم
زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم!»

هرچند خواص این شعر را شاهکار ندانند ... او شعرش را در خدمت آرمان‌ها و اهداف عالی‌اش قرار داده بود شعر برای او ابزار بود نه هدف و اگر می‌خواست از شعر فقط ارتزاق کند، می‌توانست برای هر محفل، شعر خاصی بسراید ... او از ولایت می‌گفت و غربت شیعه، از چهارده معصوم، از «چارده کیسوی در هم ریخته» و از «چارده نوح به دریا متصل» و «چارده سر، چارده سردار دین» ... به همین دلیل شعر او زبان زد جوانان بود و خیلی از شاعران سر در گم و پریشان در وادی عاشقانه‌سرایی را به صراط مستقیم شعر آئینی هدایت کرد...

محمدرضا آقاسی رفت و ما هیچ تکانی نخوردیم فقط تاسف خوردیم و در مراسم ختمش شرکت کردیم ... آقاسی و آقاسی‌ها رفتند و می‌روند و ما هم‌چنان در تنگنای غفلت و نخوت خود مانده‌ایم و هنوز در پی آنیم که شعری بسازیم که چنین و چنان باشد و از نظر دیگران و از ما بهتران، شاهکار و جوان پسند و ... و ای کاش بفهمیم و باور کنیم که شعر را برای چه و برای که بسازیم و بدانیم که برای رسیدن به این هدف باید از خود نه که از او بگوییم...

«محمدرضا آقاسی» شاعر بسیجی و عاشق اهل بیت، رخت برپست و به جاودانگان پیوست... خبر، تلخ بود و سنگین. مرگ او فقط شاعران را

اندوهگین نکرد؛ چرا که او فقط شاعر نبود، انیس لحظه‌های غم و شادی مردم هم بود و مردم نیز. همگان. اندوه او را بی‌صدا گریستند.

آقاسی، فارغ از همه افراط و تفریط‌هایی که در معرفی او می‌شد، شاعر بود. به معنی واقعی‌اش. شاعری که از مردم بود، با مردم و شعرش نیز برای مردم. شاید مشکل آقاسی این بود که شعرش کنگره‌پسند نبود. بزرگ‌ترین عیبش این بود که شعرش را. هرچند خواص پسندهم بود. به تکرار، برای مردم خواند،... اما برخی شاعران کنگره‌سرا هرگز نفهمیدند که هنر آقاسی فقط در شعر سرون نیست که در مردمی بودن و با مردم بودن است و نمی‌دانم چرا ما مردم، عادت کرده‌ایم نخبان خود را پس از مرگشان تکریم کنیم، آیا نوعی مرده‌پرستی نیست؟!

تمجید و تکریم آقاسی پس از مرگش چه فایده‌ای دارد؟ آیا آن‌چنان که در زمان حیاتش از او خوب نگفتم، او را تحسین هم کردیم؟ شاعرانی که شعرش را ناخودآگاه زمزمه می‌کردند، آیا به چشم رقیب به او نمی‌نگریستند؟ آیا عیب‌جویی‌های آن‌ها از او صرفاً به خاطر ضعف شعرش بود، یا این‌که...؟! آقاسی هم شعر خوب داشت هم متوسط! اما چون می‌دانست باید برای

شیعه یعنی دعبل چشم انتظار

«بشنو از نی چون حکایت می‌کند»
شیعه را در خون روایت می‌کند
نی حدیث آفرینش، باز گفت
باز گفت اما به شرح راز گفت
دست حق تا خشت آدم را نهاد
بر دهانش نام خاتم را نهاد
نام احمد نام جمله انبیاست
«چون که صد آمد نود هم پیش ماست»
از مناره پنج نوبت پرخروش
نام احمد با علی آید به گوش
روز و شب گویم به آوای جلی!
«اکفیان ی محمد یا علی»
کیستی ای حامی ختم رسل
اول و آخر تویی ای نفس کل
موج هستی، کشتی و دریا تویی
حق تویی، پیدا و ناپیدا تویی
ای حضورت نقش در آیینه‌ها
مهبط تنزیل شوق سینه‌ها

بی‌خود از خود در بیابان طلب
می‌زنم بر خاک زانوی ادب
آفتاب ای آفتاب ای آفتاب
از نگاه بندگانت رخ متاب
دوش صحرا می‌کشد آه مرا
ناله‌های گاه و بیگاه مرا
ناله‌هایم را به چاه انداختم
بادهایم را به راه انداختم
یا علی جان تا ز عشقت دم زدم
پرسه در شش گوشه عالم زدم
از حسیض خاک تا اوج فلک
فاش دیدم سر الله معک
از فروغت دیده ادراک، چاک
وز فراق عدل، مدفون زیر خاک
حیدرا یک جلوه محتاج توام
دار بر پا کن که حلاج توام
یک دو گام از خویشتن بیرون زنم
گام دیگر بر سر گردون زنم
گام بردارم ولی با یاد تو
سر نهیم بر دامن اولاد تو
شیعه یعنی شرح منظوم طلب
از حجاز و کوفه تا شام و حلب

شیعه یعنی یک بیابان بی‌کسی
غربت صدساله بی‌دلوپایی
شیعه یعنی صد بیابان جست‌وجو
شیعه یعنی هجرت از من تا به او
شیعه یعنی وعده‌ای یا نان جو
کشت صد آینه تا فصل درو
شیعه یعنی عدل و احسان و وقار
شیعه یعنی انحنای ذوالفقار
شیعه یعنی تندر آتش فروز
شیعه یعنی زاهد شب، شیر روز
شیعه یعنی تیغ تیغ موشکاف
شیعه یعنی ذوالفقار بی‌غلاف
شیعه یعنی عشق‌بازی با خدا
یک نیستان تک‌نوازی با خدا
شیعه یعنی سابقون السابقون
شیعه یعنی یک‌تیش عصیان و خون
شیعه باید آب‌ها را گل کند
خط سوم را به خون کامل کند
خط سوم، خط سرخ اولیاست
کربلا بارزترین منظور ماست
شیعه یعنی هفت خطی در جنون
شیعه طوفان می‌کند در کاف و نون

شیعه یعنی تشنه جام بلا
شیعه یعنی قیام کربلا
شیعه یعنی شوق، یعنی انتظار
صاحب آینه تا صبح بهار
شیعه یعنی سالک پا در رکاب
تا که خورشید افکند از رخ نقاب
عشقبازان! شور و حال آمد پدید
میم و حا و میم و دال آمد پدید
آمد آن روز که در ناباوری
سرزند از غرب، مهر خاوری
راستین مردی رسد با تیغ کج
شیعیان: «الصبر مفتاح الفرج»
برق تیغ خاک را روشن کند
شوره‌زار تیره را گلشن کند
شیعه یعنی دعبل چشم انتظار
تا کشد بر دوش خود چل سال دار
شیعه باید همچو اشعار کمیت
سرنهد بر خاک پای اهل بیت
یا فرزندق‌وار در پیش هشام
ترک جان گوید به تصدیق امام
این سخن کوتاه کردم والسلام
شیعه یعنی تیغ بیرون از نیام